

فهرست مطالب

۳.....	درس ۱ یازدهم
۸.....	درس ۲ یازدهم
۱۲.....	درس ۳ یازدهم
۱۸.....	درس ۴ یازدهم
۲۲.....	درس ۵ یازدهم
۲۴.....	درس ۶ یازدهم
۲۶.....	درس ۷ یازدهم

www.fallito.com

درس ۱ یازدهم

اسم تفضیل و اسم مکان:

اسم تفضیل بر وزن «أفعل» برای مذکر و «فُعلی» برای مؤنث ساخته می شود که در آن برای صفت تفضیلی از لفظ «تر» و عالی «ترین» استفاده می کنیم. صفت عالی تر:

نکته: صفت عالی تر:

هرگاه بخواهیم چیز یا چیزهایی را بر چیزهای دیگر برتری دهیم از ترکیب «أفعل+من» استفاده می کنیم
مثال: هذا أكبر من ذلك. این از آن بزرگ تر است، قد يكون بين الناس من هو أحسن منا: گاهی بین مردم کسی است که او بهتر از ماست، فاطمه أكبر من زينب: فاطمه بزرگتر از زينب است.

نکته مهم: همان طور که در ترکیب فوق می بینید این اسلوب برای مذکر و مؤنث فقط به شکل «أفعل من» آورده می شود. مثال: زينب كبرى من فاطمه: غلطه و باید بشه اكبر من فاطمه.

صفت عالی ترین: آسيا اكبر قاره في العالم: آسيا بزرگ ترین قاره در جهان است، انتم أكبر رجال عرفتهم في حياتي: شما بزرگ ترین مردانی هستید که در زندگی ام شناخته ام، انتم أكبر النحاه: شما بزرگترین نحوایان هستید.

نکته:

همان طور که می بینید در ترکیب عالی وزن أفعل در حالت های جمع، مفرد و ... به یک شکل آمده است و آن خود افعال است.

نکته:

گاهی وزن اسم تفضیل به این اشکال می آید. أعلى: بلندتر، بلندترین، أعلى: گران، گران ترین، أحبّ: محبوب ترین، أقلّ: کم تر، کمترین، أجلّ: بزرگ تر، بزرگ ترین، أخفی: مخفی تر، مخفی ترین، أدنی: نزدیکتر، نزدیکترین، پست ترین.

نکته:

مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فعلی» می‌آید: فاطمه الکبری: فاطمه بزرگ تر، زینب الصغری: زینب کوچکتر.

نکته:

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أفاعل» است. أرذل: أرذل، أفضل: أفاضل، أكبر: أكابر.

در عبارت أنتم الأعلون: شما بالاترید کلمه أعلون اسم تفضیل است.

نکته:

دقت کنید که آخرین به معنی پایان اسم فاعل است و آخرین بر وزن أفعل و اسم تفضیل است. الأجانب

مفرد آن اجنبی است و اسم تفضیل نیست.

نکته:

اگر صفتی بر رنگ یا عیب دلالت کرد چون مؤنث آن بر وزن فعلی است آن را اسم تفضیل نگیرید: أخرس،

خرساء: کرولال - أحمق، حمقاء: احمق. أحمر، حمراء: سرخ، أسود، سوداء: سیاه، أخضر، خضراء: سبز، أزرق،

زرقاء: آبی، أصفر، صفراء: زرد.

نکته:

اگر اسم تفضیل بعد از اسم مؤنث ال داشته باشد حتماً باید به شکل مؤنث بیاید.

مثال: فاطمه الکبری: فاطمه بزرگ تر، زینب الصغری: زینب کوچکتر.

نکته:

أختک الاکبر غلطه زیرا باید بشه أختک الکبری زیرا اسم تفضیل ال گرفته و صفت برای اخت است که

مؤنث است.

نکته:

در عبارت المومن يُحِبُّ الخیر: مومن خیر را دوست می دارد کلمه خیر مفعول است و اسم تفضیل نیست. در عبارت سوره البقره کبری سوره فی القرآن کلمه کبری باید بشه اکبر سوره زیرا در مقایسه دو اسم مونث از أفعل استفاده می کنیم.

در عبارت تفکرُ ساعهٍ خیرهً من عباده سعین سنه کلمه خیره باید در حالت مقایسه ای به شکل مذکر «خیر» به کار برود.

اخیراً اسم تفضیل نیست، أشداء مفرد شدید است و اسم تفضیل نیست.

در جمله أَفْضَلُ مطالعةً دروسی فی هذا الصباح: مطالعه درس هایم را در این صبح ترجیح می دهم کلمه أَفْضَلُ فعل است و اسم تفضیل نیست.

اسم مکان:

بیشتر بر وزن مَفْعَل، مَفْعِل، مَفْعَلَه است. مثال: مَلْعَب: ورزشگاه، مَطْعَم: رستوران، مَطْبَخ: آشپزخانه، مَنَزَل: خانه، مَكْتَبَه: کتابخانه، مَطْبَعَه: چاپخانه، مَصْنَع: کارخانه، مَحْمِل: مکان حمل بار.
نکته:

جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است مانند: مَدَارِس، مَدْرَسَه، مَلْعَب، مَطَاعِم، مَنَازِل، مَخَازِن: مخزن، مَكَاتِب: مَكْتَب، مَقَاصِد: مَقْصَد، مَلَابِس، مَلْبَس، مَكَاتِب: مَكْتَب، مَوَاضِع: مَوَاضِع، مَنَاصِب: مَنَصَّب «مقام و منزلت»، المَصَافِي: مَصْفَى «محل پالایش»، مَجَالِس: مَجْلِس، مَزَارِع: مَزْرَعَه، مَتَاجِر: مَتَجَر «مغازه»، مَوَاعِد: موعِد «محل قرار»، مَدْخَل به معنی محل ورود اسم مکان است، مَعَابِد: مَعْبَد، مَرَاقِد: مَرْقَد، مَنَاطِر، مَنَظَر «محل دیدن».

نکته:

کلمات مناطق: مِنْطَقَه مفرد آن است پس اسم مکان نیست، کلمه مَوَاعِظُ با مفرد مَوْعِظِه اسم مکان نیست، کلمه مَسَاحَه، سَاحَه اسم مکان نیستند، کلمات ایران، مَكَّه، غُرْفَه (اتاق)، فُنْدُق (هتل) اسم مکان نیستند مانند الموانی «بندرها» مفرد میناء، الأبار (چاه های نفت) که اسم مکان نیستند.

نکته:

خود کلمه مکان اسم مکان است، کلمه مَجَالَات با مفرد مَجَال «موقعیت، فرصت» اسم مکان است، کلمه مَمَر به معنی گذرگاه اسم مکان است.

نکته:

هرگاه اسم تفضیل مضاف شود معنی برترین می دهد: سوره البقره اکبرُ سوره فی القرآن: سوره بقره بزرگ ترین سوره قرآن است.

نکته:

دو کلمه خیر و شر اگر معنی خوبی و بدی بدهند اسم تفضیل نیستند اما اگر معنی خوب تر و بدتر بدهند اسم تفضیل هستند که در این صورت یا با حرف مِین می آیند و یا به اسمی دیگر اضافه می شوند.

مثال: شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْإِيمَانَةَ: بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد، حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ: به سوی بهترین کارها بشتاب، تَفَكَّرْتُ سَاعَةً خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً: ساعتی اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

نکته:

دقت شود که اربع به معنی چهار اسم تفضیل نیست، أَفْقَرُ مَفْرَدٌ أَفْقَرُ و اسم تفضیل است، أَحَبُّهُ مَفْرَدٌ حَبِيبٌ است پس اسم تفضیل نیست، الدنیا مونث أدنی و اسم تفضیل است، أَوَّلُ اسم تفضیل است، أَعْظَمُ مَفْرَدٌ اعظم است پس اسم تفضیل است.

نکته:

در جملات أَفْعَل تفضیل را با فعل ماضی اشتباه نگیرید در این گونه موارد توجه به ترجمه و اینکه اسم تفضیل بیشتر اوقات اضافه شده راه حل تشخیص است.

مثال: القرآن أنفع الكتب: قرآن سودمندترین کتاب هاست، الغیبه من أهم أسباب قطع التواصل بين الناس: غیبت از مهم ترین اسباب قطع ارتباط میان مردم است.

اما: الامام أحسنَ الى الفقراء: امام به فقرا نیکی کرد فعل ماضی است.

نکته:

دقت شود که در عبارت «من شرِّ ما خلق: از شر آن چه خلق شده» شر اسم تفضیل نیست. اما در عبارت إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ...: همانا از شرترین بندگان خدا اسم تفضیل داریم.

سؤال: کلمه احب در کدام مورد اسم تفضیل است:

الف: أَحَبَّ عِبَادِ... الذی: محبوب ترین بندگان خدا کسی است که ب: أَحَبَّ هَذَا الطِّفْلَ ذَلِكَ الطَّعَامَ: این کودک آن غذا را دوست داشت ج: أَحَبُّ صَدِيقِي كَثِيرًا: دوستم را بسیار دوست دارم د: أَحَبَّتْ صَدِيقَتِي أَعْمَالَ هَذَا الْكَاتِبِ: دوستم کارهای این نویسنده را دوست داشت. گزینه الف درست است زیرا احب مضاف شده اما در سایر گزینه ها فعل داریم.

نکات تکمیلی:

وزن «مَفَال» و «مَفْعَى» اسم مکان هستند. مثال: مَدَار «جای مدور»، مَطَار «فرودگاه»، مَقَال «محل گفتار»، مَزَار «محل زیارت»، مَجَال «محل فرصت»، مَبْنَى «محل ساخت»، مَنْفَى «تبعیدگاه»، مَأْوَى «پناه گاه»، مَرْمَى «دروازه»، مَصْفَى «محل پالایش».

نکته:

کلمه «مَرَضَى» که مفرد آن مریض است اسم مکان نیست.

درس ۲ یازدهم

اسلوب شرط

مهم ترین ادوات شرط: إن : اگر، من : هر کس ، ما: هر آن چه ، إذا: اگر

هرگاه بعد از این ادوات مستقیماً دو فعل بیاید فعل اول: فعل شرط و دومین فعل، جواب شرط است. مثال :

إنتقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعفه لكم: تقرضوا : فعل شرط، يضاعفه: جواب شرط : اگر برای خدا قرضی نیکو بدهید برای شما چند برابر می شود.

ترجمه فعل شرط: فعل شرط (چه ماضی و چه مضارع) را به صورت مضارع التزامی (بروی، روی، بشوی، شوی) و جواب شرط را به شکل مضارع اخباری (می روی ، می شنوی) یا مستقبل (خواهی شد، خواهی رفت) ترجمه می کنیم.

مثال : ما تزرعُ اليوم تحصدُه غداً: هر چه امروز بکاری فردا درو می کنی (خواهی کرد).

مثال: من يجهتهدُ ينجحُ : هر کس تلاش کند موفق می شود.(خواهد شد)

نکته :گاهی بعد از فعل شرط یا جواب شرط فعلی در جمله به این دو اضافه می شود که قبل از این حروف (أو، و، ف، ثم) آمده لطفاً فعل هایی را که بعد از این حروف می آید را فعل یا جواب شرط در نظر بگیرید و آن را معطوف در نظر بگیرید مثال:

مَنْ يُضَيِّعُ النَّعْمَ أَوْ لَا يَعْرِفُ قَدَرَهَا يَنْدِمُ : هر کس ضایع کند نعمت ها را یا قدر آن را نشناسد پشیمان می شود.(خواهد شد). يُضَيِّعُ: فعل شرط، يندم: جواب شرط ، لا يعرف: معطوف به يُضَيِّعُ.

نکته : مَنْ در جملات شرطیه معنی هر کس می دهد.

إن تنصروا الله ينصركم و يُثَبِّتْ أقدامكم : اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می سازد. - تنصروا: فعل شرط، ينصركم: جواب شرط، و يُثَبِّتْ: معطوف به جواب شرط.

مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَهُ وَجَدَ: هر کس چیزی را طلب کند و تلاش کند می یابد. - طلب: فعل شرط، وَجَدَ:

جواب شرط—جَدَّ: معطوف به فعل شرط

نکته: همان طور که در مثال فوق می بینید فعل های شرط در ادات ماضی به هیچ وجه آخرشان ساکن

نمی گیرند. (به نوعی مجزوم نمی شوند).

مثال: مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ قَلَّ خَطْوُهُ: هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد خطایش کم می شود. - فَكَّرَ:

فعل شرط، قَلَّ: جواب شرط

مثال: إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: هرگاه (اگر) جاهلان آن ها را خطاب کنند به آرامی سخن

می گویند. - خاطبهم: فعل شرط، قالوا: جواب شرط

مثال: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ: اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می کنید. - أحسنتم: فعل شرط،

أحسنتم: جواب شرط

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ: اگر عقل کامل شود سخن کم می شود- تَمَّ: فعل شرط، نقص: جواب شرط.

نکته: گاهی جواب شرط به صورت جمله اسمیه یا فعل مستقبل (مثبت و منفی) می آید که در این حالت

جواب شرط با ف همراه است که به آن ف شرطیه یا جزائیه می گویند مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: هر کس بر خدا توکل کند پس او برایش کافی است. - یتوکل: فعل شرط،

ف: جزائیه، هو: مبتدا، حَسْبُهُ: خبر، جمله فهو حَسْبُهُ: جواب شرط.

مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا فَلَهُ أَجْرٌ: هر کس علمی را بیاموزد پس برای او پاداش است. - عَلَّمَ: فعل شرط، فَلَهُ أَجْرٌ:

جواب شرط جمله اسمیه، ف: جزائیه، له: خبر مقدم، أَجْرٌ: مبتدای مؤخر

نکته: گاهی جواب شرط به صورت فعل مستقبل (مثبت و منفی) می آید که باز جواب شرط ف می گیرد

ولی جواب شرط جمله اسمیه محسوب نمی شود و ساکن هم نمی شود به نوعی جزم نمی گیرد. مثال:

إِنْ تَنْسَ أَنْ تَرْجِعَ الْإِكْتِسَابَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ فَسَوْفَ يِعَاتِبُكَ مَسْئُولُهَا : اگر فراموش کنی که برگردانی کتاب را به کتاب خانه مسئول آن تو را بازخواست خواهد کرد.-- آن ترجع: فعل شرط ، فسوف یعاتبک مسئولها:

جواب شرط

مَنْ يَتَجَسَّسُ فِي أُمُورِ الْآخِرِينَ فَسَوْفَ يَفْضَحُ: کسی که در کارهای دیگران تجسس کند رسوا خواهد شد.--

یتجسس: فعل شرط ، فسوف یفضح: جواب شرط

نکته : اگر جواب شرط مستقیماً بعد از (قد، لن ، سوف) بیاید آخر آن سکون نمی گیرد و در ظاهر مجزوم نمی شود:مثال

إِنْ تَقْرَأْ إِنْشَاءَكَ سَوْفَ يَتَنَبَّهُ زَمِيلُكَ : اگر انشایت را بخوانی همکلاسیت متنبه خواهد شد.--تقرأ: فعل شرط،

سوف یتنبه: جواب شرط مَنْ يَنْكَاسِلُ فِي وَاجِبَاتِهِ لَنْ يَنْجَحَ : هر کس در انجام تکالیفش کوتاهی کند

موفق نخواهد شد.-- ینکاسل: فعل شرط، لَنْ يَنْجَحَ جواب شرط

نکته : ممکن است در سؤالی مطرح شود عبارتی را که معنی مضارع می دهد مشخص کنید در این گونه

مواقع اگر فعل ماضی در اسلوب شرط به کار رفته باشد معنی مضارع می دهد مثال : مَنْ خَافَ الْعِقَابَ

إِنْصَرَفَ عَنِ السَّيِّئَاتِ : هر کس از مجازات بترسد از بدی ها دوری می کند.--خاف: فعل شرط ، إِنْصَرَفَ :

جواب شرط. ---- إِنْ صَبَرَ ظَفَرَ: اگر صبر کند موفق می شود.--صَبَرَ: فعل شرط، ظَفَرَ جواب شرط.

نکته: اگر در سؤال مطرح شود که کدام جواب شرط فعلیه نیست به دنبال جمله اسمیه بگردید:

مَنْ يَجْتَهِدُ فِي دَرُوسِهِ فَهُوَ نَاجِحٌ: هرکس در درس هایش تلاش کند پس او موفق است.

نکته تکمیلی : دقت شود که فعل های ماضی در حالت شرطی ساکن نمی گیرند. مثال: إِنْ صَبَرَ ظَفَرَ غَلَطَهُ

و صحیح آن إِنْ صَبَرَ ظَفَرَ است.

نکته تکمیلی: اشکال جملات شرطی در حالت های ماضی و مضارع:

مَنْ يَجْتَهِدُ يَنْجَحُ، مَنْ يَجْتَهِدُ نَجَحَ، مَنْ إِجْتَهِدَ يَنْجَحُ، مَنْ إِجْتَهِدَ نَجَحَ: هرکس تلاش کند موفق می شود.

نکته تکمیلی: همان طور که می‌دانید حرف لم هنگامی که بر سر مضارع می‌آید معنی آن به ماضی منفی تغییر می‌کند. مثال: لم يتَّخَذْ: نگرفت ، لم تحضُرْ: حاضر نشد، لم يقلْ : نگفت اما هنگامی که با اسلوب شرط به کار رود معنی آن به صورت شرطی به کار می‌رود یعنی فعل شرط به شکل مضارع التزامی و جواب شرط به صورت مضارع اخباری به کار می‌رود.

مثال: إن لم تتَّخِذْ أخوك الأسلوبَ الصحيحَ يخسِرَ: اگر برادرت شیوه صحیح را به کار نگیری ضرر می‌کند. (نگرفت غلطه بر طبق اسلوب شرط).

إن لم تحضُرْ في الساعه المعينه ذهبتُ مع الأصدقائي : اگر حاضر نشوی (حاضر نشوی غلطه) در ساعت معین به همراه دوستانم می‌روم.

نکته : کلمات «لما و حينما: هنگامی که» اگر با فعل ماضی به کار روند دیگر شرطیه نیستند و معنی زمان می‌دهند. مثال: لما ذهبتُ إلى المسجد شاهدتُ الناس: هنگامی که به مسجد رفتم مردم را دیدم.

نکته : در بیشتر اوقات به ویژه در سوالات تستی من و ما شرطیه برای تشخیص مورد سؤال قرار می‌گیرند که برای تشخیص شناخت انواع «من و ما» لازم است.

انواع من: الف) من موصوله به معنای «کسی که، کسانی که» می‌باشد و معرفه است يُساعدنا من يرانا في هذه الحاله: کمک می‌کند کسی که ما را در این وضعیت ببیند. - ليس من لا يسلم الناس من لسانه مُسليماً: کسی که مردم از زبانش در امان نباشند مسلمان نیست. -- من دعاك و تكلمتَ معه كان معلّمك: کسی که فرا خواند تو را و با او حرف زدی معلمت بود.

ب) من استفهامیه: برای استفهام و سؤال آید و در اول جمله است. من يعلمُ أين تذهب: چه کسی می‌داند کجا می‌رویم؟ --- من تطلبُ مني المساعدة حتى أساعده في الدرس: چه کسی از من کمک می‌خواهد تا به او در درس کمک کنم. --- من ناداني من هناك: چه کسی از آن جا مرا صدا زد.

ج) من شرطیه: به معنای هرکس، که دو فعل ما بعد خود را مجزوم کند. من يُصْلِحُ امْرَءَ النَّاسِ يُصْلِحِ اللَّهُ امْرَءَهُ: هرکس امور مردم را اصلاح کند خداوند کارهایش را اصلاح خواهد کرد.

نکته: معمولاً بلافاصله بعد از حروف شرطیه «من، ما» دو فعل می‌آید.

انواع ما: مای استفهام، ما اسمُکَ، اسم تو چیست؟

مای نافیہ: بر سر فعل ماضی و به ندرت مضارع آید و معنی را منفی کند ما عَلِمَ: ندانست. — ما تَكَلَّمَ المَعْلَمُ الیوم: معلم امروز سخن نگفت. — ما جَهَدَ مَنْ فِشَلْ فِی إِمْتِحَانَاتِ نَهَائِیَةِ السَّنَةِ: کسی که در امتحانات پایان سال شکست خورد تلاش نکرده است. :: مَنْ در این جا موصول است.

مای موصول: در وسط جمله آید أنت لاتفهمُ ما أقولُ: تو آنچه را که من می‌گویم نمی‌فهمی. در اینجا لا نفی وجود دارد.

ما شرطیه: دو فعل بعد از خود را مجزوم کند. ما ترید تکتسب: آن چه می‌خواهی کسب می‌کنی.

درس ۳ یازدهم

معرفه و نکره

معارف ۶ دسته اند:

اسم های ال دار: جاء المدرسُ: (معرفه به ال) معلم آمد. --- وجدتُ القلمَ (معرفه به ال): قلم را یافتم.

۱- همه ی ضمایر:

انواع ضمایر: الف) ضمایر منفصل مرفوعی: یعنی ضمایری که به فعل یا اسم نمی چسبند تنها می آیند. مثل ضمایر غایب: هو، هما، هم، هی، هما، هن، ضمایر مخاطب: أنت، أنتم، أنتما، أنتم،

أنت، أنتما، أنتن، ضمایر متکلم: أنا، نحن

ب) ضمایر منفصل منصوبی: که همیشه نقش مفعول به را بر عهده دارند.

غایب: ایاه، ایاهما، ایاهم، ایها، ایاهما، ایهن،

مخاطب: ایاک، ایاکما، ایاکم، ایاک، ایاکما، ایاکن،

متکلم: ایای، یانا

ج) ضمیر متصل نصبی و جری:

غایب: ه، هما، هم، هی، ها، هما، هن

مخاطب: ک، کما، کم، ک، کما، کن

متکلم: ی، نا

مثال: ضَرَبَكَ: زد تو را، إِشْرَبِي: بنوش، بَيْتِي: خانه من

دسته‌ی دوم معارف موصولات هستند.

موصول: به کلماتی مثل الذی، الّتی که به معنی کسانیکه و چه کسی که می دهند اسم

موصول می گویند. که معمولاً در وسط جمله آید.

انواع موصول: الف) موصول خاص: مفرد مذکر = الذی مفرد مؤنث = الّتی - مثنی مذکر =

اللذّان، اللذّین، مثنی مؤنث = اللّتان، اللّتین، جمع مذکر: الذّین، جمع مؤنث: اللّاتی

مثال: هم الذین، هنّ اللّاتی، هی الّتی، هو الذی

نکته: بعد از نساء، بنات، مؤمنات، التلمیذات، اسم موصول اللّاتی به کار می‌رود زیرا جمع مؤنث می‌باشند. - بعد از عباد (بندگان)، طلب (دانش آموزان)، و... الذین به کار می‌رود چون مثنی است یا بعد از الصادقین: اللّذین.

موصول عام (مشترک): من «کسی که» ما «چیزی که» هم برای مذکر و هم برای مؤنث به طور مشترک به کار می‌روند - معمولاً در وسط جمله به کار روند.

مثال: ذهب من کان هنا- (رفت کسی که اینجا بود) من = موصول عام

أنفق مما تملك (انفاق کن هر آن چیزی که مالک هستی)

نکته: همان طور که می‌بینید من و ما موصول در وسط جمله آید و معرفه است.

معرفه به اضافه (اسم مضاف): هرگاه اسمی به اسم دیگر یا ضمیری دیگر که آن اسم یا ضمیر

هم حتماً باید معرفه باشد اضافه شود معرفه به اضافه گویند. مثال: باب البيت. (در خانه):

باب: مضاف، البيت: معرفه به ال - عزیزاً الأم (عزیز مادر) عزیز: مضاف، الام: معرفه به ال - کتابُ

التلمیذ: کتابُ: معرفه به اضافه، التلمیذ: معرفه به ال.

هؤلاء رجعوا من المدرسة: هؤلاء: اسم اشاره، وا: ضمیر متصل مرفوعی المدرسة: معرفه به ال.

معلمٌ مدرسهٌ: دقت کنید در این جا معلم چون تنها آمده و مدرسه هم به همین نحو پس

هر دو اسم نکره است یعنی اگر اسمی به اسم نکره‌ی دیگر اضافه شود هر دو نکره اند و معرفه

نیستند.

معلمُ المدرسه: در اینجا دو اسم معرفه داریم معلم: معرفه به اضافه، المدرسه: معرفه به ال -

اسم اشاره: اشاره به نزدیک شامل: هذا، هذه، هؤلاء (این ها) هاتین، هاتان (این دو)، هذان: این

دو،

اشاره به دور تلك، ذلک (آن)، التک (آن ها) هؤلاء (این ها) -- اشاره به مکان: هنا (اینجا)،
هناک: (آنجا) .

نکته: دقت کنید هؤلاء، التک برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می رود. هؤلاء المعلمات: این
خانم معلم ها، التک المعلمات: آن خانم معلم ها،

اسم علم خاص: فاطمه، طهران، مصر، جواد

نکته: اسم های خاص به مانند عباس، کاظم، حسین گرچه تنوین دارند ولی چون اسم خاص
هستند معرفه به شمار می روند.

نکته: دقت شود که کلمه ربّ اسم علم نیست اما کلمات الله، إله و اللهم علم هستند.

نکره: به اسم های ناشناخته که معمولاً ال ندارند و تنوین می گیرند و تنها هستند و به اسم
های دیگر هم اضافه نشده اند نکره گوییم مثال : وجدتُ قلماً: قلمی را یافتم، جاء مدرسٌ:
معلمی آمد.

نکته : همان طور که در ترجمه نکره می بینید معمولاً نکره با حرف (ی) ترجمه شده است که
نود درصد اوقات به این شکل است اما در برخی اوقات استثنائاً به این شکل نیست مثال:

العلم کنزٌ: دانش گنج است. فریقنا فائزٌ: تیم ما برنده است.

نکته: معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه «ال» تکرار شود می توان الف و لامش را «این» و «آن» ترجمه کرد مثال:

رأيتُ أفراساً كانت الأفراسُ جنبَ صاحبها: اسب هایی را دیدم که آن اسب ها کنار صاحبشان بودند.

سؤال: بر حسب قواعد معرفه و نکره ترجمه کن؟

العباد الصالحون: بندگان درستکار: چون معرفه است بندگان درستکار غلطه چون به شکل نکره ترجمه شده است.

السوار العتيق: دست بند کهنه، دست بندی کهنه غلط است.

سمعتُ صوتاً عجيباً: صدای عجیبی را شنیدم. - صدای عجیب را شنیدم غلطه چون معرفه است.

نکات تکمیلی:

کلماتی مانند مین (از) و علی (بر) إلى (به سوی) حرف هستند و آن ها را جزء معرفه و نکره در نظر نکنید اما ی ضمیر درعلی (بر من) را به عنوان معرفه در نظر بگیرید. مثال: إلى المسجد: فقط مسجد معرفه به ال است.

دقت کنید کلماتی مانند ناجحون، مؤمنون ... اگر بدون ال باشند نکره هستند و علامت و در آن نشانه ضمیر نیست بلکه نشانه مرفوع بودن است مثال: هولاء الطلاب مؤمنون: مؤمنون (نکره)، هولاء: اسم اشاره، الطلاب (معرفه به ال).

نکته: در افعال تعلمون، تکتبین: ضمائر واو و ی معرفه هستند اما کلمات خاشعون و متواضعون نکره هستند.

نکته:

دقت شود اسم هایی که ی می گیرند از علمیت خارج می شوند مثل العنب البرازیلی یا ایرانی که معرفه به علم نیستند اما اگر بگوییم فی الايران: ایران معرفه به علم است..

دقت شود که کلمات النجف، العراق، الکویت معرفه به علم حساب می شوند همان طور که الّذی معرفه به موصول است نه معرفه به ال. مثال:

أنا مدينة العلم و العلیّ بأبها: العلیّ معرفه به علم است، أنا معرفه به ضمیر، العلم: معرفه به ال، باب معرفه به مضاف، ها: معرفه به ضمیر، مدينة معرفه به مضاف.

نکته: در کلمات العصر الجاهلی، شجره البلوط، لغة العربیه اسم علم نداریم اما در کلمات شجره السکویا (چون برگونه خاص و تکی اشاره دارد)، المحيط الهادی (اقیانوس آرام) علم داریم یعنی این دو را در ابتدا جزء معرفه به علم به حساب آورید.

سؤال: معارف و نکره ها را مشخص کن؟

قسّم سعیداً أوراق الامتحان: سعید: معرفه به علم، أوراق: معرفه به اضافه، الامتحان معرفه به ال.

ذهب إلى مدارس و محافلٍ لكسبِ علومٍ: در اینجا مدارس، محافل، لكسبِ، علوم همگی نکره هستند در مورد عبارت لكسبِ علومٍ باید گفت چون کلمه كسب به اسم نکره علوم اضافه شده

پس خودش هم به همراه علوم نکره است. ذهب فعل و إلى هم حرف جراست و معرفه ی نکره ندارد.

هذا کتابٌ حمیدٌ: کتاب مضاف به علم، حمید: معرفه به علم

إقتربَ لِلنَّاسِ حَسَابُهُمْ: لِلنَّاسِ معرفه به ال، حسابُ معرفه به اضافه، هم : معرفه به ضمیر

كثيْرٌ مِنَ النَّاسِ بُخْلَاءٌ : كَثِيْرٌ، بُخْلَاءٌ: نكره، النَّاسِ: معرفه

أرسلَ اللهُ إلى فرعونَ رسولاً: اللهُ ، فرعونَ: معرفه به علم ، رسولاً: نكره

إلهی أكرمني بنورالعلم و المعرفه: ضمیر ی در إلهی وأكرمني معرفه به ضمیر، نور معرفه به

اضافه، العلم و المعرفه معرفه به ال. إله مضاف به ی.

نکته پایانی: دقت شود اسم تفضیل قبل از مین نکره است اما قبل از اسم ال دار مضاف است.

عالمٌ يُنتَفَعُ بعلمه خیرٌ مِنَ أَلْفِ عَابِدٍ: در این جا خیر اسم تفضیل است که به همراه حرف من

آمده ولی به آن مضاف نشده است پس نکره است، علم مضاف به ضمیر ه است،

نکته: در عبارت مفتاحُ کلِّ خیرٍ. هر سه کلمه نکره هستند. زیرا مفتاح به اسمی اضافه شده که خود به

اسم نکره دیگر اضافه شده به همین دلیل نکره است. مانند: بابُ کلِّ مدرسهٍ.

درس ۴ یازدهم

جمله بعد از نکره (صفت و جمله وصفی):

وقتی دو کلمه از لحاظ مفرد و جمع بودن، ال دار بودن، مذکر و مؤنث بودن همدیگر را وصف کنند به کلمه اول موصوف و به کلمه دوم صفت می گویند مثال:

النافذه الكبيره - العبد الصالح - المؤمنات الصالحات
موصوف صفت - موصوف صفت - موصوف صفت

اگر به مثال های بالا توجه کنید مشاهده کنید که دو کلمه در حال وصف هم هستند مثل بنده ی صالح که صالح صفت بنده (عبد) است و عبد موصوف است. به ترکیب های فوق ترکیب وصفی یا صفت مفرد می گویند.

صفت در چهار چیز شبیه موصوف خود است. ۱- مذکر و مؤنث: مدینه جملیه: شهرزیبا، الحاکم الصالح: حاکم صالح ۲- معرفه نکره: المدرسه العلمیه ۳- مفرد، مثنی، جمع: شجرتان جمیلتان ۴- حرکت: کتاب کامل: چون کتاب حرکت تنوین را پذیرفته کامل هم تنوین می گیرد.

نکته: جمع مکسر غیر عاقل همیشه دارای صفتی است که مفرد مؤنث است. مثل:

المساجد (المختلفه المختلفان) در اینجا چون مسجد موصوف و جمع مکسر غیر انسان است صفت آن باید مفرد مؤنث باشد.

مثل: $\frac{\text{اوراق مفیده}}{\text{موصوف صفت}}$ (ورق های سفید) - $\frac{\text{مباحث مهمه}}{\text{موصوف صفت}}$: مباحثی مهم.

نکته: یک نوع دیگر از صفت مفرد وجود دارد مثل: $\frac{\text{أولاد}}{\text{موصوف مضاف الیه صفت}}$ $\frac{\text{ها الصغار}}{\text{مضاف الیه صفت}}$ فرزندان کوچک او ملت $\frac{\text{شعبنا}}{\text{مضاف الیه}}$

$\frac{\text{المقاوم}}{\text{صفت}}$: ملت مقاوم ما، آخی الصغیر: برادر کوچک من: أخ: موصوف، حرف ی مضاف الیه، الصغیر: صفت

همان طور که می بینید در ترجمه این نوع ترکیب وصفی موصوف ثابت است و جای مضاف الیه و صفت در ترجمه فارس عوض می شود.

جمله وصفیه: جمله ای که بعد از یک اسم نکره می آید و آن را توضیح می دهد و معمولاً با حرف ربط «که» و اگر فعل اول جمله ماضی و فعل دوم مضارع باشد معمولاً به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود
مثال :

۱- شاهدنا ^{سیاره} ^{تذهب فی الطريق} : اتومبیلی را دیدیم که در مسیر می رفت. چون سیاره مفعول به اسم نکره جمله وصفیه و محلاً منصوب

است. تذهب هم به تبعیت از آن منصوب می شود که جمله وصفیه است.

سمعتُ ^{حکایه} ^{عریبه} ^{فیها کنز} : حکایتی عربی را شنیدم که در آن گنجی است.
موصوف صفت مفرد جمله وصفیه و محلاً منصوب

رأیتُ ولداً یمشی بسرعهٍ پسری را دیدم که به سرعت می رفت. —ولداً: موصوف، یمشی: جمله وصفیه

نکته: اما اگر فعل اول جمله مضارع باشد ترجمه فعل دوم به شکل مضارع التزامی خواهد بود.

أفتش عن معجمٍ یساعدنی فی فهم النصوص: دنبال فرهنگ لغتی می گردم تا مرا در فهم متن ها کمک کند.

نکته: اما اگر هردو فعل در جمله وصفیه ماضی باشند به شکل ماضی بعید یا ماضی ساده ترجمه می شود.

مثال: إشتريتُ الیوم کتاباً قد رأیته من قبل: امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را (دیدم، دیده بودم)

مثال های دیگر:

إرضاء الناس غایه لا تُدرک : راضی ساختن مردم هدفی است که به دست آورده نمی شود. — لا تُدرک جمله وصفیه است.

در جمله وصفیه اگر بعد از اسم نکره کلماتی مثل حتی، ف، ثم، أو، أم، ل، بل، لکن، و... بیاید آن دیگر جمله وصفیه نیست.

مثال: رأیت طفلاً و هو ینظر: جمله حالیه است نه وصفیه.

فی العالم أسراراً غامضةً فيحاول الانسان. بعد از غامضه ف آمده پس وصفیه نیست.

اشرتت امی محفظه لی حتی أضع کتبی فیها: چون حتی آمده وصفیه نیست.

أرسلنا إلی فرعونَ رسولاً فعصى فرعون الرسول: بعد از رسولاً ف آمده پس وصفیه نیست.

ویژه علاقه مندان:

نکته: اسم های «ال» دار و مشتق بعد از آیتها و آیتها صفت هستند و اسم های جامد پس از این دو عطف

بیانند. هذا $\frac{\text{الصادق}}{\text{صفت (مشتق)}}$ - یا أیها $\frac{\text{المؤمنون}}{\text{صفت (مشتق)}}$

نکته: کلمه ی «ذا، ذو، ذی» اگر مستقیماً بعد از اسم نکره آیند صفت هستند و تابع اسم ما قبل خود

هستند. مانند: قال مهندسٌ العلم. (ذو، ذا، ذی) چون مهندس فاعل و مرفوع است پس ذو هم صفت

آن می شود چون مرفوع است.

مثال: رأیتُ قاضياً ذا علم: (ذو، ذا، ذی) چون قاضی مفعول و منصوب است ذا هم صفت آن می شود.

نکته: دقت کنید کلماتی مثل ید، نفس، اسم شهرها و کشورها، أرض، شمس، عین (چشم)، دار مؤنث

هستند و صفت آن ها مؤنث حساب می شود.

مثال: یدٌ وسیعةٌ - الشمس الکبیره - قم المدرسه: دقت کنید چون قم معرفه است نیاز به ال ندارد.

نکته: اسم موصول خاص پس از اسم ال دار را صفت بگیرید.

جئتُ البیت $\frac{\text{الذی}}{\text{صفت و منصوب محلاً به تبعه، محلی است چون مبنی است}}$ اشتریته.

مضاف و مضاف الیه: اگر اسمی به اسم دیگر اضافه شود یا اسمی به ضمیری، به اولی مضاف و دومی مضاف

الیه می گویند. باب المسجد $\frac{\text{مضاف، مضاف الیه}}{\text{مضاف، مضاف الیه}}$ - عنده $\frac{\text{مضاف، مضاف الیه}}{\text{مضاف، مضاف الیه}}$ (نزد او) $\frac{\text{مضاف مضاف الیه}}{\text{مضاف مضاف الیه}}$ قلوب المؤمنین

نکته: مضاف الیه همیشه مجرور است. و مضاف هیچ وقت ال یا تنوین و نون مثنی و جمع را نمی پذیرد
مثال:

الدکان الجامعه (مغازه دانشگاه) غلط است چون مضاف ال گرفته است. و صحیح آن: دکان الجامعه
غُرْفَةُ المدرسه: غلط است چون مضاف تنوین گرفته و مضاف الیه کا اسم ال دار است هم تنوین گرفته که
غلط است و صحیح آن: غُرْفَةُ المدرسه ساکنین المدینه: غلط است چون ساکنین جمع است و در حالت
جمع نون مضاف باید حذف شود. ساکنی المدینه.

والدینک غلط است: چون نون در حالت مثنی حذف می شود و صحیح آن: والدیک است.

نکته طلایی: در شعر می گوئیم: جمله ی بعد از نکره وصفیه است و صفیه- مضاف چه چیزی نگیره: ال و
تنوین نگیره با نون جمع هم نگیره، نون مثنی نگیره.

نکته های طلایی و سوالات هوش؟ چرا شبابنا المجدین، غلط است: چون شباب مبتدا و مرفوع است و
المجدین که صفت و خبر آن است باید مرفوع بیاید. شبابنا المجدون.

معلمون المدرسه مجتهدون: غلط است و معلم چون جمع است و اضافه شده به شکل معلمو درست است

و مجتهدون چون صفت معلم است باید معرفه بیاید و ال می گیرد. صحیح: $\frac{\text{معلمو}}{\text{موصوف}} \frac{\text{المدرسه}}{\text{مضاف الیه}} \frac{\text{المجتهدون}}{\text{صفت}}$
معلمان کوشای مدرسه.

درس ۵ یازدهم

ترجمه فعل مضارع منصوب

مضارع منصوب: اگر به سر فعل مضارع حروف ناصبه (أن که)، لن (خواه)، حتی (تا)، لِ (تا، برای) وارد
شدند باعث می شود فعل مضارع منصوب شود و فتحه بگیرد.

کاربرد ادوان ناصبه: با فعل های مضارع می آیند و حرف نون از آخر صیغه هایشان حذف می شود به جز در صیغه هایی مثل (يَفْعَلْنَ، تَفْعَلْنَ) که به ترتیب صیغه های سوم شخص جمع مونث و دوم شخص جمع مونث هستند.

يَحْكُمُ: داور می کند: اُن يَحْكُمُ: که داوری کند- يَحاولون: تلاش می کنند: حتی يَحاولوا: تا تلاش کنند.
تَعرفون: می شناسید: حتی تعرفوا: تا بشناسید. - يَعْلَمُنَ: یاد می دهند: لِيَعْلَمُنَ: برای اینکه یاد بدهند- يَكْذِبُ: دروغ می گوید: لَنْ يَكْذِبَ: دروغ نخواهد گفت-

يَعْلَمُ: اُن يَعْلَمُ، تَعْبُدون: اُن تَعْبُدوا، تَذَهَبُنَ: اُن تَذَهَبِي، يَذَهَبُنَ: اُن يَذَهَبِنَ، يَخْرُجَان: اُن يَخْرُجَا
اُن يَعْلَمُ: منصوب به فتحه - اُن تَذَهَبُ: منصوب به فتحه - لَنْ تَذَهَبَا: منصوب به حذف نون- كِي تَذَهَبِي:
منصوب به حذف نون اعراب.

ترجمه: ادوات ناصبه مضارع اخباری (می) را به مضارع التزامی (ب) تبدیل می کنند: مثال: عسى اُن تَكْرهُوا شيئا: چه بسا چیزی را ناپسند بشمارید.

بُعِثَ النَّبِيُّ لِيَهْدِيَ النَّاسَ: پیامبر برانگیخته شد تا مردم را هدایت کند.

عليه اُن لا يَتَكَلَّمُ: براوست که سخن نگوید.

لِكَيْ لا تَحْزَنوا: برای این که غمگین نشوید.

كيف اِسْتَطَعْتُمْ اُن تَحَلُّوا مشكلكم: چگونه توانستید تا مشكلتان را حل کنید.

نحوه ترجمه لن: لن معادل مستقبل یا آینده منفی است و معنی (خواهد) می دهد و گه گاه در ترجمه با هرگز به کار می رود.

لَنْ نَنْسَاهُ: هرگز فراموش نخواهیم کرد، لَنْ اَعْبُدَ: عبادت نخواهم کرد، لَنْ تَنْالوا: دست نخواهید یافت، لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهد گشت.

نکته: بعضی اوقات حرف لا ما بین حروف و فعل ناصبه قرار می گیرند که باز این حروف ناصبه است مثال: يجب عليك اُن لا تترك احترام الصغار: لازم است که احترام کودکان را ترک نکنی.

نکته : حرف ناصبه حتی اگر با اسم بیاید دیگر ناصبه نیست. مثال: طالعت دروس حتی طلوع الفجر (حرف جر)، نشتغل حتی الیوم (حرف جر)، فاصبر حتی یحکم... بیننا (لام ناصبه): صبر کن تا خداوند بین ما حکم کند.

درس ۶ یازدهم

ترجمه فعل مضارع مجزوم

مضارع مجزوم: حروف «لم، ل، لاو..» بر سر فعل مضارع می آیند و معنای آن را تغییر می دهند یعنی وقتی فعل مضارع با این ادوات که معمولاً جزم هستند و بر سر فعل مضارع بیایند آن رایا به وسیله سکون جزم می دهند یا به وسیله حذف نون.

تذهبون: می روید.....لم تذهبوا: نرفتید---یسمع: می شنود...لم یسمع: نشنید، نشنیده است.

نکته:

در ترجمه افعال مضارعی که با حرف «لم» به کار می روند از «ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی» استفاده می کنیم.

مثال هایی برای ترجمه لم که ماضی منفی است. لم تذهبوا: نرفتید، لم تکتبن: ننوشتید، یا ننوشته اید. - لم یلد و لم یولد: نزاییده و زاده نشده، ولم یکن له کفواً احد: و کسی برایش همتا نبوده.

أولم یعلموا: آیا ندانستند، یا آیا ندانسته اند، لم تؤمنوا: ایمان نیاوردید یا ایمان نیاورده اید.

لانهی: به طور صریح و دستوری فرمانی را می دهد و مجزوم است و با صیغه های مخاطب (صیغه هایی که حروف اول مضارعشان حرف ت دارد و با صیغه های غایب (صیغه هایی که حروف اول مضارعشان حرف ی دارد به کار می روند. لا تعلموا: نمی دانید، لا تقل لی: به من بگو، لا نفی: غیر عامل است و فعل را جزم نمی دهد. لا تقول لی: به من نمی گویی.

مثال‌هایی از لام نهی: لا ییأس المومنون من رحمه ا... مؤمنان نباید از رحمت خدا ناامید شوند (دقت شود که در این جا کسره عارضی است و برای تلفظ راحت تر است)، لا تغتروا بصلاتهم: به نمازشان فریفته نشوید، لا تحدّث الناس: با مردم سخن نگو.

نکته: انواع «ل» لام:

دقت کنید که اگر لام با فعل‌های ماضی، حروف جر، مصدر بیاید دیگر لام ناصبه یا جازمه نیست.

(الف) اگر بر سر اسم و مصدر بیاید حرف جر است. الخیرُ ^{للإنسان} _{جارو مجرور}: خوبی برای انسان است.

لتکوین الجامعة: برای تشکیل دانشگاه (لام حرف جر چون با مصدر تکوین است)

(ب) اگر در وسط جمله آید و برای نتیجه آید و معنی تا بدهد لام ناصبه است. ذهبْتُ الی بیتِ صدیقی لِأَسَاعِدَهَا: به خانه‌ی دوستم رفتم تا او را کمک کنم.

(ج) عامل جزم: (لام امر) فقط به صیغه‌های غایب و متکلم آید و معمولاً در اول جمله آید و معنی باید می دهد. لیلعلم الانسانُ أنَّ عاقبه الكذب شرٌّ.

مثال‌هایی دیگر:

نحن نتناول الرمان لِتکوینِ پروتئین: ما برای تشکیل پروتئین انار را می‌خوریم (لام جر است چون مصدر است).

لوکنت تتحمل المصاعب لِوصلت الی هدفک: اگر سختی‌ها را تحمل می‌کردی (کنی) به هدفت می‌رسیدی (می‌رسی). لـ قبل از فعل ماضی برای تأکید است.

تسعی هولاء المدرسات لِتعلیم طالباتهن: این معلمان برای آموزش دانش‌آموزانشان تلاش می‌کنند. (لام جر است چون بعد از لام مصدر آمده است).

جلس المدعوون لِتناول الطعام: مهمانان برای خوردن غذا نشستند، (لام جر).

انواع دیگر لام: لـ: مال: لمن تلك الشريحة: آن سیم کارت مال کیست؟ لـ: معنی برای: للمعلم: برای معلم اشتریتُ حقیبةً للسفر: کیف را برای سفر خریدم.

ل در معنی دارد که همراه با ضمیر است: لنا: داریم، لك: داری، لدى: دارم

لی شهادة فی الحاسوب: مدرکی در رایانه دارم.

مثال‌هایی دیگر از لام ناصبه و جازمه (امر) در جمله: لام ناصبه معنی تا می‌دهد و معمولاً در وسط جمله می‌آید و لام جازمه معمولاً در اول جمله و معنی باید می‌دهد.

مثال: لیدرس هذا التلمیذ جیداً: این دانش آموز باید خوب درس بخواند (لام جازمه).

ذهب التلمیذ لیدرس: دانش آموز رفت تا درس بخواند (لام ناصبه).

لیعلم العداة: دشمنان باید بدانند (لام جازمه) - المسلمات لیواجهن حقائق العالم: مسلمانان باید با حقایق جهان مواجه شوند، ذهب الاولاد لیصلوا: پسران رفتند تا نماز بخوانند (لام ناصبه).

نکته: حرف ل پس از حرف‌هایی مانند (و، ف) معمولاً ساکن می‌شود. مثال: فَا + لِ + يعمل = فلیعمل: پس باید انجام بدهد.

إن قرأت الدروس بدقه ^{انتفعت} بها: اگر درس را به دقت بخوانی از آن بهره می‌بری (خواهی برد)
جواب شرط
محللاً مجزوم

درس ۷ یازدهم

معانی افعال ناقصه

فعل های پرکاربرد «کان، صار، لیسَ و اَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

«کان» چند معنا دارد:

۱- به معنای «بود»؛ مثال: کانَ الْبَابُ مُغْلَقاً. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: (إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِیماً) بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- کانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا یسْمَعُونَ: می شنیدند.

۴- کان به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: کان الطالب سمع و «کان الطالب قد سمع» به این معناست: دانش آموز شنیده بود.

۵- «کان» بر سر «ل» و «عند» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

کان لی خاتم فضة. انگشتر نقره داشتم. کان عندی سریر خشبی. تختی چوبی داشتم.

مضارع کان «یکون» به معنای «می باشد» و امر آن «کن» به معنای «باش» است.

صار و اصبح به معنای «شد» هستند. مضارع صار «يصير» و مضارع اصبح «يُصبح» است؛ مثال:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً) از آسمان آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

لیس یعنی «نیست»؛ مثال:

(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ) با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند داناتر است.